

ویژگی‌های ممتاز شعر کمال خجندی

معصومه معدن‌کن (دانشگاه تبریز)

ای ابتدای دردت هسر درد را نهایت
عشق تو را نه آخر شوقی تو را نه غایت
گر دفتر حدیثم پر خون دل نبودی
این گفته‌ها نکردی در هر دلی سرایت
در ماجرای عشقت علم و عمل ننگجد
آنجا که قصه‌تست چه جای این حکایت*

کمال خجندی، شاعر شیرین‌سخن مکتب عراق، مثل بیشتر شاعران این مکتب، قالب غزل را بر قالب‌های دیگر شعری ترجیح داده و، برای بیان معانی در عشق و عرفان و تربیت و اخلاق و موعظه و حکمت، از غزل استفاده کرده است. غزل‌های کمال را، از نظر محتوای محققانه، به محققانه، حکمی، عاشقانه و رندانه می‌توان تقسیم کرد.

غزل‌های محققانه حاوی اندیشه‌های توحیدی و حق‌جویانه شاعر و معمولاً با چاشنی عشق همراه است. کمال، در بیتی، این‌گونه غزل‌های خود را اسرار خدا می‌نامد:

اینها نه مقالت کمالست اسرار خداست این غزل نیست (ص ۵۳)

از نمونه‌های عالی این قسم غزلی است سرشار از اندیشه‌های خداجویانه و ایمانی که چند بیتی از آن را سر لوحه این مقال ساختم.

در غزل‌های حکمی، سخن بر اساس موعظه و حکمت و عبرت و اعتبار است. محور

* دیوان کمال‌الدین مسعود خجندی، به تصحیح و اهتمام عزیز دولت‌آبادی، کتاب‌فروشی تهران، تبریز ۱۳۳۷،

اصلی این‌گونه غزل‌ها توصیه به انقطاع و ترک تعلقات دنیوی و بُریدن از وابستگی‌های نفسانی است. شاعر، در این‌گونه غزل‌ها نیز، عشق را راهبر و راهنمای انسان می‌داند. نمونه این نوع است غزلی به مطلع

ره گشودند بار بر بندید خویشن زیر بار مپسندید (ص ۱۵۲)

در غزل‌های عاشقانه، موضوع اصلی عشق و مضامین سوز و گداز و بی‌قراری عاشقانه و ثبات و پایداری در عشق است که، به مقتضای مشرب کمال، صبغه عرفانی می‌پذیرد. سهم غالب غزلیات شاعر از این نوع است.

غزل‌های رندانه در مایه‌های رندی و ملامتی است و محور آنها ریاستیزی، اعراض از زهد ریایی، سرزنش مدعیان بی‌خبر، و ستایش عشق و سرمستی است. نمونه‌های آن در دیوان کمال فراوان است؛ از جمله می‌توان به غزلی اشاره کرد به مطلع

ما دین دیر فتادیم هم از روز الست دژ و دیوانه و قلاش و خراباتی و مست (ص ۸۸)

ویژگی‌های ممتاز شعر کمال

تازگی و نوآوری

یکی از ویژگی‌های شعر کمال نوجویی و غرابت مضامین و ترکیبات و تعبیرات است. به گفته خود او، همین غرابت مایه دل‌پذیری شعر او شده است:

کمال گفته تو دل‌پذیر از آن معنی است که معنی سخنان غرابتی دارد (ص ۱۲۳)

ترکیبات تازه، تشبیهات و استعارات بدیع و نغز، مضامین و تعبیرات جدید در غزلیات او بسیار است. با تصرّف در پاره‌ای از مضامین اشعار شاعران پیشین، به آنها رنگ و روی نو و دل‌نشین بخشیده است. فی‌المثل، مألوف آن است که باد صبا، با نوازش خود، گل‌ها را می‌شکفاند، ولی کمال از باد صبا می‌خواهد که گل را، به جرم ادعای برابری با حُسن دوست، تنبیه کند (← غزل به مطلع گل لاف حسن با رخ آن سرود زدست... ص ۸۵) یا بستن زلف دوست را کیفِ دزدی دل‌ها می‌داند و می‌گوید: دزد دلهاست سر زلف تو زانش بستند (ص ۱۴۰). هم‌چنین بستن دهانه شیشه گلاب را به دلیل لاف‌زدن و رقابت گلاب با نکهت یار می‌داند:

خواست با نکهت تو دم زند از شیشه گلاب
بزدندش همه بر روی و دهانش بستند (ص ۱۴۰)

و، در ترجیح جمال یار بر ماه آسمان، ماه را دزدی می خواند که برای ربودنِ حُسنِ یار هر
شب سری به روزنِ او می کشد:

ماه دزدی می کند خوبی ز تو زان در آید هر شبی از روزنت (ص ۷۲)

و، با ظرافت، سردیِ مجلسِ مدعیانِ بی خبر از عشق را وصف می کند:

عاشقی روزی به صَفِّ واعظِ ما پا نهاد یک‌به‌یک انگشتهای پاش سرما بُرد و رفت (ص ۶۹)

یا زردیِ چهرهٔ خود را کاهی می خواند که غمِ دوست کاه گلِ خانهٔ دل‌ها را از آن می برد؛ و
یا دویدنِ اشک را بر چهرهٔ خود موجب آبله‌رو شدنِ پایِ آن می داند و دلیل کم سخنی
(فرو بستگی) غنچه را شرمندگی پیشِ دهانِ دوست:

غمش هر کجا در دلی خانه ساخت برای گیل از روی ما کاه بُرد (ص ۱۸۲)
چو اشک را ز دویدن به پا زد آبله‌ها رها کنم که بر آن آستان فرود آید (ص ۱۲۳)
غنچه پیش دهن لب به حدیثی نگشود رسم خجالت‌زدگان است بلی کم سخنی (ص ۳۵۸)

حُسنِ مطلع

یکی از جاذبه‌های شعر کمال حُسنِ مطلعِ غزلیات اوست. پیداست که آنچه، در نظر اول،
با توَرَقِ دیوانِ شاعران، ما را جذب می کند مطلعِ زیبای اشعار است. در انتخاب اشعار،
بیشتر به حُسنِ مطلع توجه می شود. کمال خود، در مطلعِ غزلی، به این نکته اشاره‌ای
ظریف دارد:

مطلعِ حُسن و جمال است آفتابِ روی دوست حُسنِ مطلعِ بین که در مطلعِ حدیثِ روی اوست
(ص ۹۵)

از مطلع‌های زیبای غزلیات دو نمونه نقل می شود:

مشنو که مرا به ز تو یارِ دگری هست مسموع نباشد که ز جان دوستری هست (ص ۹۴)
با یادِ لبِت ساقی چون می به قدح ریزد صدگشته به یک جرعه از خاک برانگیزد (ص ۱۱۷)

طبیعت

یکی از مایه‌های زیبایی و جاذبه شعر کمال حضور طبیعت در شعر اوست. گل، به تنهایی، در غزلیات کمال نقشی رنگین و دل‌انگیز دارد و حسن مطلع شمار بسیاری از غزل‌های او موهون حضور گل و ریحان و بوی خوش طبیعت است. در دیوان کمال، به غزل‌هایی بر می‌خوریم که گل‌ها و ریاحین مضمون‌ساز بیت‌بیت آنها شده‌اند و از سخن شاعر رایحه‌ای روح‌پرور به مشام می‌رسد. مثلاً غزلی به مطلع

گل شکفت و باز نو شد عهدها با روی دوست / شاخ گل یارب چه می‌ماند به رنگ و بوی دوست (ص ۸۵)
مشام جان خواننده را از عطر گل و سنبل و سرو و نرگس و ریحان آن سرمست می‌کند.

غزل‌های متعددی در دیوان کمال با واژه گل شروع می‌شود از جمله:

گل به صد لطف بدید آن بر و پنداشت تن است / شکل خود دید همانا که روان دریدن است (ص ۸۴)
گل از پیراهنت بویی شنیدست / گریبان از برای آن دریدست (ص ۸۶)
گلی چون سرو ما در هر چمن نیست / اگر باشد چنین نازک بدن نیست (ص ۸۵)

تشبیه

شاید بزرگ‌ترین هنر کمال در تشبیهات غمز و پرجاذبه او جلوه‌گر شده باشد. کمتر مضمونی در شعر او فارغ از تشبیه بیان شده است. گاهی معلومات متنوع شاعر چاشنی این تشبیهات شده است. کمال غم یار را در دل تنگ خود به «فرود آمدن فوج ژاله بر اوج غنچه» تشبیه می‌کند؛ کنار رفتن زلف یار را از رخسار با «یغما دادن روم و پریشان کردن شام» قرین می‌سازد؛ گیسوان مشکین دوست را بر گردن او «خراج ختن» که «بت چین» برای او آورده می‌خواند؛ تمنای دوست را در دل خود «میهمان همیشگی» می‌داند، و گریه عاشق در دور حسن یار «باران ریختن باد در موسم گل» را به یاد او می‌آورد:

چو فوج ژاله که آید به اوج غنچه فرود / غم تو در دل تنگ آن چنان فرود آید (ص ۱۲۳)
حسن جهان‌گیرت چو کرد آن زلف دور از پیش‌رو / دادی به یغما روم را کردی پریشان شام را (ص ۱۸)
مشک بر گردن آن ترک خطا چیست ز زلف / بت چینش مگر آورده خراج ختن است (ص ۸۴)
میهمانی است تمنای تو در خاطر ما / که به صد سالش ازین خانه به درنتوان کرد (ص ۱۲۹)
مردم به دور روی تو در گریه‌اند از آه من / شرط است باران ریختن در موسم گل باد را (ص ۱۱)

ابداع و ابتکار کمال در آوردن اضافه‌های مجازی نیز بُعد دیگری از هنر اوست - ترکیباتی

اضافی چون شطرنج غم، دمشق دیده، مصر دل، سوار اشک، ساقی عشق، پیمانۀ ناموس، چمن جان، غنچه شادی، تشریف بلا، هوس آباد دل، داروخانه درد، ضیافت خانه درد به شعر او غرابت و جاذبه‌ای دیگر بخشیده است.

مثل و تمثیل

تمثیل یکی از ویژگی‌های اساسی سبک هندی است. شاعران این مکتب عموماً از این سنت برای توجیه، تعلیل، تأکید یا ایضاح بهره می‌جستند. اما پایه‌های تمثیل پیش از آن در شیوه شاعران آذربایجان و سبک عراقی گذاشته شده بود و بزرگانی چون انوری، خاقانی، نظامی، سعدی و دیگران از آن، برای بیان معانی، استفاده کرده‌اند. اما استفاده کمال خجندی از این شیوه کیفیتی خاص دارد: منبع اصلی تمثیلات کمال مشاهدات و تجربیات او در زندگی اجتماعی، اعتقادات مردم، و هم‌چنین تخیل و احساس شاعرانه او، و گاه تاریخ و روایت و افسانه است. کمال، بیشتر، در مایه‌ها و مضامین عاشقانه تمثیل به کار می‌برد. جالب‌تر آن‌که، در تأیید و توجیه و تعلیل مفاهیم غنایی از تمثیل‌های اخلاقی و تربیتی و اجتماعی بهره می‌جوید. لطف این تمثیل‌ها، چون با تشبیهات زیبا و مضمّر در می‌آمیزد، دو چندان می‌شود. لزوم پرهیز بیمار از پرخوری، زیون‌گیری و گداآزایی سگ خانه، بر باد رفتن آبرو بر سر می، کم‌بها بودن زیره در کرمان و مشک در ختن، گستاخی مردم نادان، به شمار در نیامدن برگ درخت، ره گم نکردن قافله در شب مهتابی، مشکل آموختن دروگری به میمون (اشاره به حکایت کینه)، بی‌تابی درخت گل در سرما، «نرفتن سیاهی با شست و شو از چهره زنگی از جمله عناصر مضمون‌ساز در تمثیل‌های کمال است. تمثیلات اشعار کمال را می‌توان به تربیتی و اخلاقی، انتقادی و اجتماعی، تجربی و حسی، تخیلی و احساسی تقسیم کرد که به نقل نمونه‌ای از هر نوع اکتفا می‌کنم:

اخلاقی و تربیتی:

بی‌لبت گر شد لبالب ساغر اشکم رواست اولین چیزی که رفت اندر سرمی آبروست (ص ۹۵)

انتقادی و اجتماعی:

از سر کوی تو هرگز نشود دور کمال تا در مرگ ز در یوزه گدا بس نکند (ص ۱۰۷)

تجربی و حسی:

کجا درست کنند اهل زهد تخته عشق که مشکل است به میمون دروگری آموخت (ص ۴۶)

تخیلی و احساسی:

عاشق دیدار را دیدار آرد در خروش عندلیب از شوق گل فریاد و زاری می‌کند (ص ۱۲۳)

در غزلیات کمال، علاوه بر تمثیل، مثل‌های پرمعنایی به صورت‌های زیر می‌توان یافت: مثل سایر به عین عبارت، مضمون مثل، اشعاری که خود مثل شده‌اند.

مثل سایر:

گر به نازم گشی مکن تأخیر که ز تأخیر بیم آفات است (ص ۶۳)

مضمون مثل:

در حق ما ای رقیب هرچه تو خواهی بگو نیست به همچون تویی به ز خموشی جواب (ص ۲۵)

شعر مثل شده:

منع کمال از عاشقی جان برادر تا به کی؟ پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را (ص ۱۱)

انعکاس معلومات

یکی از ویژگی‌های آثار ادبی (اعم از نظم و نثر) در دوران شاعری کمال انعکاس معلومات و اطلاعات شاعران و نویسندگان در آثار آنهاست.

بعضی از ادبا در این راه افراط کرده‌اند که موجب دشواری فهم آثار آنان شده است. اظهار معلومات نیز در شعر کمال دیده می‌شود. اما این شاعر، به خلاف خاقانی و نظامی و مجیر و فلکی، گرد افراط نگشته و به آوردن مطالب ساده علوم روزگار خود اکتفا کرده است - از نوع اصطلاحات مربوط به نواها و مقام‌های موسیقی، طب و داروهای گیاهی، نجوم و احکام آن، خط و خوش‌نویسی، شطرنج و نرد و رموز و فنون آنها. گاهی نیز اشارات تاریخی، ضمن تشبیهات مندرج در غزلیات او دیده می‌شود. نمونه‌ای از این اشارات «توجه به سرزمین شام در ایام فتنه» و «آوردن خراج ختن از چین» در ابیات زیر است:

دگر ز زلف تو خواهم ز جور غمزه گریخت
مشک بر گردن آن ترکِ خطا چيست ز زلف

که دورفته توجّه به سوی شام خوش است (ص ۵۹)
بت چينش مگر آورده خراج ختن است (ص ۸۴)

انعکاس احوال اجتماعی

یکی از فواید آثار شاعران ما ثمره وجود اشارات اجتماعی و فرهنگی در آنهاست. خاقانی شروانی، از این نظر، امتیازی خاص و منحصر به فرد دارد. انعکاس مسائل اجتماعی در شعر کمال نیز نظرگیر و تأمل‌انگیز است و می‌تواند سر نخ از اوضاع اجتماعی روزگار او به دست دهد. «گرانی پسته در ایام عید»، «دادن میوه نرسیده و جگر به گدا»، «جان باختن رسن بازان بر سر بازی»، «آزاد کردن زندانیان در عید»، «حد زدن مست»، «باج دادن از ده آباد به شحنه»، «بریدن دست دزد»، «میوه دزدی از باغ در پرتو مهتاب»، و «رگ زدن فصاد» نمونه‌هایی از این دست در شعر کمال‌اند:

از لب و چشم تو این عید همه ارزان شد (ص ۱۱۹)	پسته هر سال گران بودی و بادام به قدر
که باغبان به گدا هر چه خام می‌بخشد (ص ۱۵۰)	بیار سیبِ ذقن گر چه نقره خام است
بجز جگر به گدایان نی‌نوا چه رسد ^۱ (ص ۱۵۵)	ز خوای وصل تو تا با من گدا چه رسد
من به زلفت سروجان نیز چنان خواهم باخت (ص ۹۶)	چون رسن باز که جان باز د و سر هم بر سر
عید زندانیان کنند آزاد (ص ۱۸۵)	جانم از غم رهان چو عید رسید
به یک دو مست چه نسبت که احتساب دهی (ص ۳۴۶)	به چشم و غمزه مفرما که مست را بزندند
چگونه باج نفیس از ده خراب دهی (ص ۳۴۶)	کمال شحنه عشق از دل تو دانش خواست
زین شیوه دست دزدان دایم بریده باشد (ص ۱۱۲)	دزدیده حُسنِ یوسف دیدند و کف بریدند
کز باغ میوه دزد به مهتاب می‌برد (ص ۱۷۹)	پیش رخ از رقیب بپوشان به ذقن
نیست استادتر از غمزه او نیش زنی (ص ۳۴۸)	از پی رگ زدن از کار به فصاد افتد

در شعر کمال، گه گاه، به بعضی از آداب و رسوم خانقاهی نیز بر می‌خوریم نظیر «موی گرفتن هر ساله پیر از مرید» و «مریدگیری پیران»:

پیری که از مرید همه ساله مو گرفت (ص ۹۷)	شوق لبث به میکده‌اش بُرد موکشان
موی کسان چو آینه‌داران به چید گرفت (ص ۱۰۳)	پیر مرید گیر چو لولی صفت فتاد

انعکاس باورهای مردمی

در اشعار کمال، می‌توان نشانه‌هایی از باورهای مردمی سراغ گرفت. اعتقاد به «رفتن پری به سوی مردم به سبب بو»، «در شیشه کردن پری»، «رابطه دیوانه و هلال ماه»، «سوختن کتان از مهتاب»، «حمد و سوره خواندن برای مُرده» نمونه‌هایی از انعکاس اعتقادات مردم در غزلیات کمال است:

گر بدانم که پری وار به بو می‌آید (ص ۱۱۵)	بَنهم عود دلِ سوخته بر آتش شوق
کردی پری به شیشه همین است ساحری (ص ۳۵۶)	دل شیشه‌ای است جای خیالی تو ای پری
گر ابرویت نماید دیوانه را هلالی (ص ۳۵۳)	از زلف خویش دل را زنجیر کن مهیّا
چو کتان از وجود مهتاب است (ص ۴۸)	دل من بی مه روی تو سوزان
مُردم و الحمد لله هم نخواندی (ص ۳۴۲)	بر تو گفتمی سوره‌ای خوانم چو میری

کمال و حافظ

شبهات شعر کمال با شعر خواجه شیراز نظرگیر است. بسیاری از لطایف عارفانه و مضامین رندانه حافظ در شعر کمال نیز دیده می‌شود. ترکیبات و اصطلاحات مشترک اشعار این دو شاعر فراوان است. در بسیاری از غزل‌ها، تشابه وزن و ردیف و قافیه به چشم می‌خورد.

حتی بعضی از عبارات عیناً در اشعار هر دو شاعر تکرار شده است. باری، وجوه اشتراک چندان است که بررسی آن مجال دیگری می‌خواهد. در اینجا تنها به ذکر نمونه‌هایی از این شبهات‌ها قناعت می‌کنیم.

ریا ستیزی

یکی از مایه‌های اصلی غزلیات کمال ملامت ریا و زهد ریایی است که، در آن، با اشعار خواجه شیراز شبهات کامل پیدا می‌کند. کمال نیز، همچون حافظ، با مدعیان دروغین زهد سر ناسازگاری دارد و آنان را به باد سرزنش می‌گیرد و بر آن است که این مدعیان خودبین، تا مشام جانیشان بویی از عشق نبرند، از رعوت نفس خلاصی نخواهند یافت. کمال این بی‌خبران را محروم از درک اسرار عشق و از نامحرمان بارگاه بلند عشق می‌داند و بر بی‌صبری آنان تأسف می‌خورد و آنان را، چون خس، سزاوار آتش می‌شمارد.

تقابل زهد و رندی در اشعار کمال، در واقع، تقابلِ حق و ناحق و حلال و حرام است. شواهد این معنی در اشعارش فراوان است و، در اینجا، به نقلِ چند فقره از آنها بس می‌کنیم:

زاهد ز تو پوشد نظر و عقل فروشد	این بی‌خبران را نگر آن بی‌بصران را (ص ۵)
جوید از صحبت ما زاهد پرحیله‌گریز	طاقت پنجه شیران نبود روبه را (ص ۱۷)
زاهد از شهر عشق رخت کشید	عقل بینید روستایی را (ص ۲۱)
زاهدان کمتر شناسند آنچه ما را درسرس	فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگرست (ص ۶۳)
چشم زاهد نشود پاک ز خودبینی خویش	تا چو ما سُر مه ز خاکِ قدم او نکند (ص ۱۴۲)
زاهد از روی تو تا چند مرا توبه دهد	گو رها کن که خدایش ز ریا توبه دهد (ص ۱۵۴)

اشتراک وزن و قافیه

بسیاری از غزل‌های کمال، در وزن و آهنگ و ردیف و قافیه، با غزلیات حافظ هم‌سان است. علاوه بر آن، تعبیرات مشترک نیز در آنها دیده می‌شود که تأییدی دیگر بر تأثیر و تأثر دو شاعر است. اینک شواهدی از این باب:

حافظ: حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت	آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت
کمال: زلف کمنند افکنت اقلیم جان گرفت	با این کمنند روی زمین می‌توان گرفت (ص ۶۵)
حافظ: آن یار کزو خانه ما جای پری بود	سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
کمال: آن یار که پیوسته به ما دل نگران بود	مشغول به ما بود و ملول از دگران بود (ص ۱۱۱)
حافظ: آن ترک پری چهره که دوش از بر ما رفت	آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت
کمال: آن شوخ که رفت از بر ما باز کجا رفت	دور از نظر اهل وفا باز کجا رفت (ص ۳۰)

ترکیبات و اصطلاحات و تعبیرات مشترک

ترکیبات و اصطلاحاتی چون خرقة سالوس، پشمینه‌پوش، علم نظر، اهل نظر، خاطرِ عاطر، پیر مغان، ضمیر منیر، شمع چگل، کوزه آستین، آن، که در اشعار حافظ تعبیراتی کلیدی به شمارند، در غزل‌های کمال نیز کاربرد وسیعی دارند که در اینجا، به عنوان نمونه، برای اصطلاح «آن»، نقل شاهد می‌کنیم:

«آن» حافظ^۲ در شعر کمال نیز منزلیتی دیگر دارد. کمال نیز، چون خواجه شیراز، «آن» را بر حُسن ترجیح می‌دهد. و، در بیتی، جامعیتِ جمالِ جانان را، با ایهامی ظریف، نشانی از «آن» او می‌داند:

قامتِ همچون الف داری و ابروی چو نون
در تو هر آئی که گفتند از بی آن گفته‌اند (ص ۱۱۵)

در ابیات زیر نیز بر «آن» تأکید شده است:

ای دلِ نازک مزاج از روی خوب
آن طلب کز حَسُنْ آن نازک‌ترست (ص ۸۷)

بار اندوه و غم بارِ سبک‌روح کمان
بر دل و دیده‌گران نیست گر آئی دارد (ص ۱۷۳)

عقل گفت ار به حسن آئی هست
آن قد و ابروی فلان باشد (ص ۱۵۴)

علاوه بر اینها، مایه‌های غالب شعر حافظ، مانند غم‌پرستی، اغتنام فرصت، تقابل عقل و عشق، جمال‌پرستی، خطرات عشق، عبرت و اعتبار، در شعر کمال نیز جلوه‌هایی دارد که حاکی از نزدیکیِ مشربِ معنوی است. اساساً مشرب عرفانی کمال همان عشق و رندی است و کمال، بارها و آشکارا، چون حافظ خود را عاشق و رند و مست و خراباتی خوانده است:

گر شیوه کمال بپرسد کسی بگویی
کو صوفیست و رند ولی پارسانماست (ص ۶۸)

لُبِّ مشربِ کمال ترکی ریاست، که اساسی‌ترین شرط رندی است و او آن را
مقبول‌ترین طاعتِ خود می‌داند:

چندان که باز جُست در اعمالِ خود کمال
مقبول‌تر ز ترکی ریا طاعتی نیافت (ص ۴۳)

□

۲) آن، در شعر حافظ، معنای وسیع و وهم‌انگیزی دارد و از جذب و انجذابِ غریزی و فطری تا مرزهای والای جاذبیتِ الهی و حسنِ خداداد به مفهوم عمیق عرفانی آن را در بر می‌گیرد و، در واقع، تعبیر دیگری است از «لطیفهٔ نهانی» و «صد نکته غیر حُسن»:

لطیفه‌ای است نهانی که عشق ازو خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگار نیست

صد نکته غیر حُسن باید که تا کسی
مقبول طبع مردم صاحب نظر شود

به عبارت دیگر، حافظ جاذبیت نامعلوم و وصف‌ناپذیر را به «آن» تعبیر کرده است. استاد بدیع‌الزمان فروزانفر آن را «سِرِّ وصف‌ناپذیر جمال و کمال» تفسیر می‌کرد. (از افادات استاد منوچهر مرتضوی)